

در آمدی بر ولادت و غیبت امام مهدی

اشاره: یکی از شباهاتی که دربارهی حضرت مهدی علی‌الله‌اشد، این است که آن حضرت، مصدق آیات وراثت زمین و روایات حکومت جهانی نیست.

نوشتار حاضر، ضمن اثبات انقلاب جهانی از دید قرآن و روایات، با نقل چهار دسته از روایات معتبر نزد شیعه و سُنّی، مانند حدیث «ثقلین» و «لزوم شناخت امام» و... به این شباهه پاسخ فی‌دهد و عقیده‌ی شیعه را به اثبات می‌رساند.

﴿وَ لَقْدْ كَتَبْنَا فِي الزُّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادُ الصَّالِحِينَ﴾
و ما، بعد از تورات، در زبورِ داؤود نوشته‌یم که بندگان نیکوکار من، زمین را به ارث می‌برند.^۱

در برابر ما، سه مطلب مربوط به هم هست:

مطلوب نخست

انظار

نخستین مطلب، انقلاب جهانی فراگیری است که قرآن، در چند مورد، بدان اشاره

در آمدی بر...

می‌کند:

۱- در آیه‌ی پنجم و پنجم سوره‌ی نور آمده است:

«خدا، به کسانی از شما که ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند، وعده داد که همان گونه که امت‌های پیشین را خلافت بخشید، هر آینه، آنان را هم خلافت دهد و دینی را که برای ایشان پسندید، برای شان استوار و حاکم سازد و یقیناً، آنان را پس از بیمناکی شان آرام و ایمن فرارشان دهد.».

۲- در دو آیه‌ی پنجم و ششم از سوره‌ی قصص آمده است:

«و ما اراده کردیم که بر آن طایفه‌ی ضعیف و ذلیل، در آن سرزمین مت‌گذاریم و آنان را پیشوایان خلق قرار دهیم و وارث ملک و جاه فرعونیان گردانیم، و در آن سرزمین، به آنان قدرت و سلطه بخشیم و به فرعون و هامان و لشکریان شان آن چه را که از آن ترسان شوند، نشان دهیم.».^۲

۳- در آیه‌ی صد و پنجم سوره‌ی انبیا آمده است:

«هر آینه، ما بعد از تورات، در زبورِ داود نوشتیم که بندگان نیکوکار من، زمین را به ارث می‌برند.».^۳

این انقلاب، وقتی رخ می‌دهد که مستکبران بر زندگی مردم حکم می‌رانند و بندگان خدا را به استضعفان می‌کشانند و ارزش‌ها و خیرد و وجدان مردمان را می‌ربایند و بشریت به بن بست می‌رسد. در این هنگام، اراده‌ی الهی دخالت کرده، توان و سلطنت را از دست ستمگران مستکبر گرفته و به دست مستضعفان صالح می‌رساند.

چنین انقلابی جهانی، در تاریخ تکرار شده است. از جمله‌ی آن‌ها، رخداد تاریخی بنی اسراییل است، آن زمان که فرعون، استکبار ورزید و در زمین فساد کرد. خداوند

می‌فرماید:

«فرعون، در زمین (مصر) تکبّر و گردن کشی کرد و مردم‌اش را گروه گروه کرد و طایفه‌ای را سخت ضعیف و ذلیل شمرد: پسران شان را می‌کشت و زنان شان را [برای خدمت] زنده می‌گذاشت. هر آینه، فرعون، از مفسدان بود.».^۴



انتظار

امر حتمی نخست، جا به جایی فرمانروایی از مستکبران به مستضعفان صالح است که انقلابی فraigیر در ارزش‌ها و در سرزمین‌ها [ی مختلف] و در فرمانروایی و رهبری است. این، از سنت‌های حتمی الهی است.

مطلوب دوم

کسی که این انقلاب جهانی فraigیر را رهبری و فرماندهی می‌کند، «مهدی» از ذریه و نوادگان رسول الله ﷺ است. این مطلب، در حد تواتر، در روایات صحیح آمده است. این، همان دومین مطلبی است که حدیث نبوی، آن را ثابت می‌کند و مسلمانان بر آن اتفاق نظر دارند و آن را مطلبی حق می‌دانند، همان گونه که آن مطلب نخست را نیز به حکم قرآن شریف، ثابت شده می‌دانند. در هیچ یک از این دو مطلب، جای کوچک‌ترین تردیدی نیست.

احادیث مهدی علیه السلام در حدّی است که قابل تردید نیست. ما، در این جانمی‌خواهیم وارد این بحث و بحث پیشین شویم.

مطلوب سوم

مهدی متظر (عج) که رسول الله ﷺ از او خبر داده، محمد بن حسن بن علی علیهم السلام است که در دویست و پنجاه و پنج هجری در سامرا زاده شد و خدای متعال، او را از دید مردمان پنهان کرد. خداوند، برای نجات دادن مردم از ستم و نابود کردن شرک و دوگانگی واستوار ساختن توحید و پرستش خدا از سوی انسان، «مهدی» را می‌فرستد و او، شریعت و حدود خدا در زندگی مردمان را بربپا می‌دارد.

از روایات فراوان اهل بیت علیهم السلام می‌فهمیم که مهدی متظر - که رسول الله ﷺ بدو مژده داده است - محمد بن حسن عسکری، دوازدهمین امام از اهل بیت علیهم السلام است. سخن ما بر این مسئله متمرکز است و مخاطب‌مان در این بحث، کسانی اند که اعتقاد به حجّیت حدیث اهل بیت علیهم السلام دارند و به دنبال دلایل کافی و روشن و صریح برای اثبات علمی

عقیده‌ی امامیه، مبنی بر این که مهدی متظرِ آل محمد علیهم السلام معین و مشخص شده است، هستند.

اختلاف میان شیعه‌ی امامیه و دیگر فرقه‌های اسلامی، در اصل قضیه‌ی مهدویت نیست؛ زیرا، تمامی مسلمانان - جز گروهی اندک - باور دارند که خدای متعال، از میان اهل بیت رسول الله علیهم السلام «مهدی» را برای انقلاب جهانی بزرگی در زندگی مردمان ذخیره کرده است، تا بشریت را نجات دهد. در این، تردیدی نیست و روایات نبوی، در این باره، صحیح و متواتر است. اختلاف میان شیعه‌ی امامیه و دیگر مسلمانان، تنها، در تشخیص و تعیین [امام مهدی] است.

شیعه‌ی امامیه، معتقد است که امام مهدی متظر علیهم السلام محمد بن حسن بن علی علیهم السلام است که در سال دویست و پنجاه و پنج هجری، در سامرا زاده شد و خداوند تعالی، برای حکمتی که خود می‌دانست، او را در پس پرده‌ی غیب بُرد و او، همان کسی است که خدای بلند مرتبه، او را برای نجات بشریّت ذخیره کرده است و پیامبران و کتاب‌های الاهی قبل‌بدو بشارت داده‌اند.

غیر شیعیان، معتقدند، مهدی‌ای که رسول الله علیهم السلام بدو مژده داده، هنوز به دنیا نیامده، یا زاده شده و ما، ناماش را نمی‌دانیم.

برای اثبات عقیده‌ی امامیه، به دو گروه دلیل، استدلال می‌کنیم:
گروه نخست، روایات عام و کلی است که ویژه‌ی امام علیهم السلام نیست، اما قهراً و به ناچار، بر عقیده‌ی امامیه در مورد مهدی علیهم السلام منطبق است.

اگر عقیده‌ی امامیه را در این باره به شمار نیاوریم، برای این گونه روایات، توجیه و تفسیری صحیح نمی‌دانیم. این روایات، یقیناً، صحیح‌اند. بعضی از آن‌ها، در مصادر و منابع امامیه، در طبقات مختلف راویان سند، متواترند و مناقشه و ایرادی در آن‌ها نیست. بخش اعظم این روایات را در مدارک و منابع معتبر اهل سنت و به سندهای معتبر یا متواتر نیز می‌بینیم.

أنظار

سال دوم، شماره‌ی پنجم

ایمان و اعتقاد به درستی این احادیث، به اثبات علمی عقیده‌ی امامیه در تشخیص و تعیین امام منتظر منجر می‌شود؛ زیرا، این روایات با عقیده‌ی معروف امامیه منطبق است و ما، مصدق و تفسیر دیگری برای این احادیث نمی‌شناسیم.

مطابقت کامل این روایات با مبنای شیعه‌ی امامیه و عدم مطابقت آن با هیچ مبنای معروف دیگری ما را به طور قطع، به این نتیجه می‌رساند که این روایات، ناظر به همان رأی و عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه اثنا عشریه است.

نمونه‌ای از این گروه از احادیث، چنین است:

حدیث ثقلین

نخستین حدیثی که در این باره بدان استناد می‌کنیم، حدیث ثقلین است. این حدیث، صحیح است و به تواتر، از رسول الله ﷺ رسیده است. محدثان تمامی فرقه‌های اسلامی، بر صحیح بودن اش، اجماع و اتفاق نظر دارند. از میان علمای مسلمان، کسی نیست که در صحت این روایت و صدور آن از رسول الله ﷺ تردید کند.

برای اثبات سخن ما، همین کفایت می‌کند که افراد زیر، آن را نقل کرده‌اند:
مسلم در صحیح، ترمذی و دارمی در سنن، احمد بن حنبل در جاهای متعددی از مسندش، نسایی در خصائص، حاکم در مستدرک، ابوداوود و ابن‌ماجه در سنن.
طُرق [و اسناد روایت] این حدیث در کتاب‌های امامیه، بیش از آن است که در این مختصر شمارش شود.

متن حدیث - چنان‌که در بیشتر مصادر است - چنین است:

ای مردم! همانا، من، بشرم [مانند دیگران]، نزدیک است که [از سوی فرشته‌ی مرگ] خوانده شوم، و من هم پاسخ دهم. من، میان شما، دو چیزگران سنگ به جامی‌گذارم. آن دو، کتاب خدا و عترت‌ام، اهل بیت‌ام، هستند. این دو، هرگز از هم جدا نمی‌شوند، تا بر من، در حوض [کوثر] آیند. بر آن دو پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و بدانان چیزی نیاموزید؛ زیرا، از شما داناتند.

این حدیث، به صراحت می‌گوید:

الف) پیامبر، پس از خود، دو جانشین برای هدایت امّت باقی می‌گذارد که قرآن و اهل بیت اش هستند.

ب) هر دو جانشین، باقی‌اند و تاروز قیامت، هرگز از یکدیگر جدا نمی‌شوند.

ج) رسول الله ﷺ فرمان داد به آن دو چنگ زند تا از گمراهی مصون نگه داشته شوند.

چنگ زدن، به معنای پیروی و طاعت است. همین، معنای «حجّت» است و حجّت و حجّیت، معنایی جز پیروی و اطاعت ندارد.

اگر نکته‌ی نخست (باقی گذاشتن دو چیز گران سنگ) را به دومین نکته (جدانشدن شان از هم) پیوند زنیم، اصل مهمی را به دست می‌آوریم. آن اصل، این است که در هر زمان حجت و امامی از اهل بیت علیہ السلام وجود دارد که هرگز از کتاب خدا جدا نمی‌شود.

ابن حجر در صواعق می‌گوید:

احادیثی که مردم را بر لزوم تمسّک به کتاب و اهل بیت دعوت می‌کند، دلالت دارد بر این که هیچ گاه رشته‌ی شایستگان اهل بیت تاروز قیامت بریده نخواهد شد، همان‌گونه که قرآن هم چنین است. از این رو، اهل بیت، موجب امان و قرار زمینیان بودند، چنان که گفته خواهد شد. گواه براین، خبر پیشین است که [پیامبر فرمود]: «در هر نسلی از بازماندگان امّت ام، عادلانی از اهل بیت ام هستند».⁵

بدون تردید، حدیث دلالت دارد که حجّتی از اهل بیت علیہ السلام، به عنوان امام مردم، همیشه، خواهد بود.

برای این حدیث، جز وجود امام مهدی علیه السلام و حیات و بقا و غیبت و امامت اش بر مسلمانان، چنان که امامیه باور دارد، تفسیر یا مصداقی نیست. اگر این اعتقاد را باور نکنیم، در قرن‌هایی که بر حیات مسلمانان گذشته است، هرگز مصدق و تفسیری نخواهیم یافت. نه اکنون و نه پیش از این، میان مسلمانان، کسی نیست که ادعا کند، داناترین مردمان است و مردم می‌باشد از او پیروی کنند و بر او پیشی نگیرند و از او آموخته، بدون نیاموزند. اگر پرسیده شود: «فایده‌ی امامی که از دید مردم غایب است، چیست؟». می‌گوییم،



انظر

سال دوم، شماره پنجم

خدای بلند مرتبه، ما را براسرار غیبت اش، جزاندگی، آگاه نکرده است. آن چه خدا علمش را بر ما پوشانده، بسیار است و جزاندگی به ما [دانش نداده و] نشناسانده است. صادق امین حضرت رسول الله ﷺ به ما خبر داد: که حجّتی از اهل بیت اش، میان مردم و روی زمین تا روز قیامت باقی می‌ماند. ما، سخن پیامبر را تعبدًا می‌پذیریم و علم آن چه را نمی‌دانیم، به آن که می‌داند، و امی‌گذاریم. البته، بر همه روشن است که تمام آن چه در شریعت و دین الهی هست، برای ما شناخته شده و معلوم نیست.

حدیث «آن که بمیرد و امام زمان اش را نشناسد...»^۶

مُسْلِم، آن را در صحیح اش روایت کرده است. نص حدیث، چنین است:
از رسول الله ﷺ روایت است: «آن که بمیرد و بر عهدہ اش بیعت [امام حق]
نباشد، به مرگ جاهلیّت مرده است.».^۷

بخاری، در صحیح اش به نقل از رسول الله ﷺ روایت می‌کند:
«آن که از [گسترهٔ حکومت] سلطان [شرعی] [بیرون رود، گرچه یک وجب
باشد، به مرگ جاهلیّت از دنیا رفته است.».^۸

احمد، در مسندهش به نقل از رسول الله ﷺ چنین روایت کرده است:
«آن که بمیرد و بر او طاعت [امامی حق] نباشد، به مرگ جاهلیّت مرده
است.».^۹

طیالسی در مسندهش به نقل از رسول الله ﷺ روایت کرده است:
«کسی که بمیرد، بی آن که امام [حق] داشته باشد، به مرگ جاهلیّت از دنیا
رفته است.».^{۱۰}

حاکم، همین را در مستدرک اش چنین آورده است:
«آن که بمیرد و بر عهدہ اش [پیروی] امام مردم [حق پرست] نباشد،
مرگ اش، به جاهلیّت است.».^{۱۱}

حاکم، با شرط شیخین (بخاری و مُسْلِم) این حدیث را صحیح می‌داند. ذهبی، آن را در تلخیص المستدرک آورده^{۱۲}، و با شرط شیخین، آن را صحیح می‌داند. پوشیده نیست که

ذهبی، در تصحیح احادیث مستدرک، بسیار سختگیر است. هیتمی، در مجمع الزوائد^{۱۳}، آن را با سندها [و روایان] بسیار و گونه‌های مختلف آورده است.

طریق [و گزارش‌گران] و الفاظ حدیث، بسیار و در حد استفاضه است و دانستیم - چنان که ذهبی گواهی کرده - برخی، صحیح است.

ثقةٌ محدثان امامی، این حدیث را روایت کرده‌اند. طرق [و روایان] اینان نیز بسیار است، که برخی صحیح است. مضمون کلی این حدیث، قریب به تواتر است.

مجلسی فیث، برای آن در بحار الأنوار، بابی با عنوان «من مات ولم يعرف إمام زمانه، مات ميّة جاهليّة» قرار داده، و چهل حدیث را به همین معنا، از روایان بسیار روایت کرده، که الفاظ آن، نزدیک به هم است.^{۱۴}

ما، برای نمونه، دو طریق آن را بیان می‌کنیم:
الف) طریق نخست، روایت برقی در محاسن به سند معتبر از امام صادق علیه السلام است.

ایشان، روایت را چنین آورده است:

«زمین، جز بآمام، درست و راست نمی‌شود و هر که بمیرد و امام‌اش را نشناسد،

به مرگ جاهلیت مرده است.»^{۱۵}

ب) دومین طریق، روایت «کشی» از ابن احمد از صفوان از ابی یسع است. در این روایت، آمده است:

به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

«پایه‌های اسلام را به من معرفی بفرما». فرمود: «شهادت به توحید» - تا فرمود: - رسول الله فرمود: «آن که بمیرد و امام زمان‌اش را نشناسد، به مرگ جاهلیت مرده است.»^{۱۶}

همه‌ی رجال این سند، موثق‌اند. هر چند در این گونه روایات که از سوی شیعه و سنی، بسیار روایت شده‌اند، نیاز به توثیق سند نداریم.

این روایات، بر چند حقیقت زیر دلالت دارد:

الف) جز بآمام، زمین، به ثبات و آرامش نمی‌رسد.

أنظر

سال دوم، شماره‌ی پنجم

۷۸

ب) در هر زمان می‌بایست انسان، امام زمان‌اش را بشناسد. معرفت او، جزء دین است و جهل به امام و نپذیرفتن اش از جاهلیّت است.

ج) در زمان می‌بایست همگان از امام پیروی کنند و روانیست کسی از طاعت امام زمان‌اش سر باز زند.

د) آن که بمیرد و گردن به بیعت امام ننهد، به مرگ جاهلیّت مرده است.

ه) در هر زمان، می‌باید امامی که شناخت و پیروی اش واجب است، وجود داشته باشد. در طول زمان، باید زنجیره‌ی امامان، پیوسته باشد و هیچ عصر و زمانی، از آنان خالی نباشد.

درست نیست که گفته شود: «این مورد، مانند حکم به شرط موضوع، یا تعلیق حکم بر موضوع، مانند هر قضیه‌ی حقیقی دیگری است.»؛ زیرا، درست است که قضیه‌ی حقیقیه، بر اثبات موضوع اش دلالت ندارد، بلکه بر فرض تحقیق موضوع، حکم، ثابت می‌شود، اما روایات وارد در این باب، بر معنایی بیش از این دلالت دارد. این روایات، بر ضرورت ارتباط یا معرفت و پذیرش امام از سوی مردمان، به عنوان شرطی برای مسلمان بودن و این که اگر چنین نشود، مرگ جاهلی در پیش است، دلالت دارد. این قضیه، بر وجود امام در هر زمانی، دلالت دارد و به معنای این نیست که قضیه‌ی حقیقیه، موضوع اش را ثابت نمی‌کند. قضیه‌ی حقیقیه، همیشه، به شرط تحقیق موضوع است، اما ما می‌گوییم، آن چه از روایات می‌فهمیم، استمرار موضوع، یعنی وجود امام حجت در هر زمانی است، که امری غیر از اثبات موضوع است.

به تعبیر دیگر، روایات وارد در این باب، از سنت خدای متعال پرده بر می‌دارد که اقتضای آن، وجود امام عادل - که خدا، اطاعت اش را واجب کرده است، و خروج از پیروی اش را اجازه نداده است. - در هر زمانی است حکم شرعی وارد در این روایات، سنت الهی را می‌نمایاند که وجوب پیروی از امام در هر زمان است.

سنت الهی‌ای که از این حکم فهمیده می‌شود، وجود امام در تمامی زمان‌ها است و

گرنه چه گونه از انسان می‌توان خواست که به هنگام مرگ، در حال طاعت از امام زمان اش باشد و پا بند بیعت، و پیرویش باشد، نه این که عهد و پیمان اش را بشکند یا امام را نشناسد، و اگر از طاعت سر باز زند یا بیعت را بشکند یا امام را نشناسد، به مرگ جاهلیّت مرده است؟ اگر این نیست، چرا این اندازه در پاداش و مجازات، سخت‌گیری شده است؟ واضح است که حاکمان ستمگر و پیشوایان کفر و آنان که با خدا و رسول اش می‌جنگند، مصدق امامی که بر مردم واجب است او را بشناسند و در هر زمان پیروش باشند، نیستند. خدای متعال می‌فرماید:

و شما مؤمنان، هرگز نباید با ستمگران، همدست و دوست باشید و گرنه، آتش
کیفر آنان، شما را هم خواهد گرفت.^{۱۷}

از رفتار رؤسای مسرف و ستمگر، پیروی نکنید که در زمین فساد می‌کنند و به
اصلاح حال خلق نمی‌پردازند.^{۱۸}

چه گونه باز می‌خواهند طاغوت را حکم خود گمارند، در صورتی که مأمور
بودند بدان کافر شوند؟!^{۱۹}

پس از آگاهی از مطلب گذشته، می‌گوییم، تنها تفسیر برای این روایات، آن است که امامیّه می‌شناسد و بدان معتقد است؛ یعنی، پس از در گذشت رسول الله ﷺ، امامت در اهل بیت ﷺ ادامه داشته و با وفات امام حسن عسکری علیه السلام، قطع نشده است.

ما، معتقد نیستیم، اطاعتی که برابر اسلام است و سر باز زدن از آن، مساوی با جاهلیّت، اطاعت از کسانی است که خدای متعال به ما فرمان داده با آنان دوست و همدست نباشیم، بلکه بدانان کفر ورزیم.

هر که این دسته از روایات را کنار روایات نخست بنهد، تطابق و همخوانی روشنی میان شان می‌یابد. در حدیث ثقلین وارد شده:

«اینان، حجّت خدا بر بندگان اند و تمسّک به آنان، واجب است؛ زیرا،
همسنج و برابر قرآن اند و تا وقتی مردم بدانان چنگ زنند، هرگز گمراه

انظر

نمی‌شوند.»

و در دسته‌ی دوم روایات وارد شده:

«شناخت اینان، جزء دین خدا است و نشناختن شان، گمراهی و جاهلیت است.»

پس حاکمان ستمگر نمی‌توانند مصدق این دسته از احادیث باشند.

حدیث «زمین از حجّت، خالی نمی‌ماند.»^{۲۰}

این حدیث را راویان ثقه و مورد اطمینان امامیه، مانند کلینی و صدق و ابو جعفر طوسی، از طریق‌های بسیار روایت کرده‌اند. که طبقات مختلف آسناد این روایت، به حد تواتر می‌رسد. محمد بن یعقوب کلینی در کتاب «الحجّة» کافی، بابی به عنوان «الأرض لاتخلو من حجّة» قرار داده است.^{۲۱} علامه‌ی مجلسی در بحار الانوار، بابی را با عنوان «الاضطرار إلى الحجّة وأن الأرض لا تخلو من حجّة» گشوده، و در آن، یکصد و هجده حدیث، بدین مضیمون ذکر کرده است.

کلینی در کافی، کتاب الحجّة، باب «أن الأرض لا تخلو من حجّة» می‌گوید: گروهی از اصحاب ما، از احمد بن محمد بن عیسی از محمد بن ابی عمیر، از حسین بن ابی العلاء گفت: به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «زمین، بی وجود امام خواهد بود؟». فرمود: «نه!». گفتم: «دو امام با هم خواهند بود؟». فرمود: «مگر آن که یکی [امامت کند و دیگری] ساکت باشد.»^{۲۲}

سند این روایت، صحیح است و در آن تردیدی نیست.

کلینی، از علی بن ابراهیم، از پدرش؛ و وی، از محمد بن ابی عمیر، از منصور بن یونس و سعدان بن مسلم، از اسحاق بن عمار، به نقل از امام صادق علیه السلام می‌گوید: شنیدم امام فرمود: «زمین، خالی از امام نمی‌ماند.»^{۲۳}

سند این روایت هم صحیح است.

کلینی، از محمد بن یحیی، به نقل از احمد بن محمد، از علی بن حکم، از ریبع بن محمد مسلی، از عبدالله بن سلیمان عامری، از امام صادق علیه السلام روایت می‌کند که امام

فرمود:

۲۴ «پیوسته، روی زمین، حجت خدا خواهد بود.».

سند، صحیح است و روایت معتبر، و راویان، موثق.

کلینی، از علی بن ابراهیم، از محمد بن عیسی، از یونس، از ابن مسکان، از ابو بضیر، به

نقل از یکی از آن دو [امام] می‌گوید که فرمود:

۲۵ «خداوند، زمین را بدون وجود عالم، رهان نکرده است.».

سند، صحیح است و روایت، معتبر.

کلینی، از حسین بن محمد، از معلی بن محمد، از وشاء، روایت می‌کند: از امام رضا علیه السلام

پرسیدم:

«آیا زمین، بدون امام می‌ماند؟». فرمود: «نه!» عرض کردم: ما [به مردم]

می‌گوییم: اگر خدای عزوجل، بر بندگان خشم گیرد، زمین باقی نمی‌ماند.».

frmود: «زمین، باقی نخواهد ماند و در این صورت، از بین خواهد رفت.».

سند، صحیح، و روایت، معتبر است.

شریف رضی، از امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه مطلبی را نقل می‌کند که با بحث ما

مرتبط است. امام علیه السلام فرمود: زمین، خالی از حجتی که برای خدا قیام کند، نمی‌ماند، خواه

پیدا و مشهور باشد، خواه ترسان و ناشناس؛ زیرا، نباید حجت‌ها و نشانه‌های خدا از بین

روود.

آن چه گفته شد، نمونه‌ای از روایات بسیاری است که به حد تواتر می‌رسد و سند

برخی تمام است.

برای کسی که با سخنان اهل بیت علیه السلام آشنا است، حجت، اصطلاحی شناخته شده

است و این احادیث نیاز به شرح بسیار و دقّت و درنگ ندارد و صراحةً دارد که وجود

امام، در هر زمانی، ضرورت دارد. برای این روایات، تفسیری جز آن چه شیعه‌ی امامیه

می‌شناسد و بدان معتقد است، وجود ندارد؛ یعنی، امام هست و حیات دارد و غایب است.

اگر این اعتقاد را معتبر ندانیم، تفسیری برای این روایات بسیار و در حد تواتر، نخواهیم

انظر

سال دوم، شماره‌ی پنجم

۸۲

یافت.

حدیث «امامان دوازده گانه»

بخاری، در کتاب الأحكام از صحیح اش، گزارش می‌کند که جابر بن سمره گفت:
شنیدم پیامبر ﷺ فرمود: «دوازده امیر خواهد بود». سپس کلمه‌ای فرمود که
نشنیدم. پدرم گفت: پیامبر فرمود: «همگی، از قریش‌اند».

مُسَلِّم، در کتاب الإماره، باب «الناس تبع لقریش» [= مردم پیرو و قریش‌اند]، از صحیح اش
می‌گوید:

جابر بن سمره گفت: شنیدم پیامبر فرمود: «اگر دوازده مرد بر مردم حکم رانند،
پیوسته، کارشان رو به راه خواهد بود». سپس پیامبر کلمه‌ای فرمود که نفهمیدم.
از پدرم پرسیدم: «رسول الله چه فرمود؟». گفت: «همگی، از قریش‌اند».

مُسَلِّم، در صحیح، در همان کتاب، همان باب، از جابر بن سمره گزارش می‌کند که
شنیدم رسول الله ﷺ فرمود:

«با دوازده خلیفه، اسلام، پیوسته، عزت‌مند خواهد ماند». سپس کلمه‌ای فرمود
که نفهمیدم. به پدرم گفتم: «چه فرمود؟». گفت: «همگی، از قریش‌اند».

مُسَلِّم، در کتاب الإماره، باب «الناس تبع...» از صحیح اش، از جابر بن سمره نقل
می‌کند: همراه پدرم، بر پیامبر وارد شدم و شنیدم که فرمود: «کار امت، رو به راه
خواهد شد، مگر دوازده خلیفه میان شان باشند». سپس سخنی فرمود که
نشنیدم و به پدرم گفتم: «چه فرمود؟». گفت: «همگی، از قریش‌اند».

ترمذی، در کتاب الفتنه، باب «ما جاء في الخلفاء» از سنن اش، به نقل از جابر بن سمره

می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود:
«پس از من، دوازده امیر خواهد بود».

راوی، در دنباله آورده است:

«ابو عیسی می‌گوید: این حدیث، صحیح است.»

ابو داود در سنن، به نقل از جابر بن سمره می‌گوید:

شنیدم رسول الله ﷺ فرمود: «با دوازده خلیفه، این دین، پیوسته، عزت‌مند

خواهد بود». مردم، تکبیر بر آوردن و فریاد زندن. سپس کلمه‌ای فرمود که

۳۲ نفهمیدم. به پدرم گفت: «پدر! چه فرمود؟» گفت: «همه، از قریش‌اند.».

حاکم، در کتاب «معرفة الصحابة» از مستدرک‌اش، به نقل از جابر می‌گوید: نزد

رسول الله ﷺ بودم و شنیدم فرمود:

«با وجود دوازده خلیفه، تکلیف و وضع امت، پیوسته آشکار است.».

احمد بن حنبل، در مسنده می‌گوید:

۳۳ «این حدیث را، جابر، از سی و چهار طریق، روایت می‌کند.».

ابو عوانه، این حدیث را در مسنده آورده است.^{۳۴}

ابن کثیر، در البداية والنهاية (ج ۶ / ص ۲۴۸) و طبرانی در المعجم الكبير (ص ۹۴ و ۹۷) والمناوی در کنوز الحقائق (ص ۲۰۸) و سیوطی در تاریخ الخلفاء (ص ۶۱) و عسقلانی در فتح الباری (ج ۱۳ / ص ۱۷۹) و بخاری در التاریخ الكبير (ج ۲ / ص ۱۵۸) و خطیب در تاریخ بغداد (ج ۱۴ / ص ۳۵۳) والعینی در شرح البخاری (ج ۲۴ / ص ۲۸۱) و حافظ حسکانی در شواهد التنزیل (ج ۱ / ص ۴۵۵) و قسطلانی در ارشاد الساری (ج ۱۰ / ص ۳۲۸) و... حدیث مزبور را آورده‌اند.

حدّثان امامیه، از طریق‌های بسیار زیاد که به تواتر می‌رسد، سند حدیث را بیان کرده‌اند. در میان آن‌ها، سند‌های صحیحی است که قابل تردید نیست.

شیخ حرّ عاملی، در جلد دوم از کتاب ارزش‌مند إثبات الهداء، نهضد و بیست و هفت روایت با مضمونی نزدیک به هم در امامت دوازده امام آورده که در بسیاری، به گونه‌ای صریح و روشن، شمار دوازده تن و نام امامان نیز آمده است. برخی از اسناد روایات، صحیح و بی اشکال است و بی هیچ عیبی، به حد تواتر می‌رسد.

از جمله‌ی آن‌ها، نود و پنج روایت در کافی کلینی،

پنجاه و سه حدیث در عيون الأخبار صدق،

نظر

سال دوم، شماره‌ی پنجم

بیست و دو حدیث در معانی الأخبار صدوق،
نود و دو روایت در کمال الدین صدوق،
بیست و دو روایت در امالی صدوق،
هجدہ حدیث در الغيبة شیخ ابو جعفر طوسی،
یازده روایت در مصباح المتهجد طوسی را آورده است.
ما، هیچ وجه معقولی برای تردید در روایتی که محدثان معتبر از نهضت و بیست و هفت
طریق روایت کرده‌اند، نمی‌بینم.

چند نکته درباره‌ی این حدیث

- ۱- تردیدی نیست که حدیث «اثنا عشر خلیفه» از رسول الله ﷺ است که شیعه و سنّی
از طرق بسیار، آن را روایت کرده‌اند. روایت بخاری و مسلم - از اهل سنت - و کلینی و
صدق و شیخ طوسی - از شیعه - ما را از دیگر راویان این حدیث، بی نیاز می‌کند.
- ۲- این احادیث، آشکارا می‌گوید، امامان ذکر شده در روایت، بر حق‌اند و از شمار
پیشوایان ستم و بیداد، مانند معاویه، یزید، ولید، متوكل، ... نیستند.
- ۳- شمارشان، دوازده تن است، به تعداد نقیبان بنی اسرائیل. خدای بلند مرتبه
می‌فرماید:

«خدا، از بنی اسرائیل عهد گرفت، و دوازده بزرگ، میان آنان برانگیختیم [که

پیشوای هر نسلی باشدند [۳۵].»

۴- زمانی، بی وجود آنان خواهد بود.

برای تمامی این احادیث، مصداق و تطبیقی جز امامان دوازده گانه - که آخرین آنان،
امام دوازدهم، مهدی منتظر ﷺ است - و نزد شیعه‌ی امامیه‌ی اثنا عشریه شناخته شده‌اند،
سراغ نداریم.

اگر زحمت و مشقتی را که علمایی مانند سیوطی متحمل شده‌اند تا دوازده امیر پس از
رسول الله ﷺ را مرتب کنند، بینیم، قلب‌مان مطمئن خواهد شد که مقصود رسول الله ﷺ

جز امامان دوازده‌گانه‌ی اهل بیت علیهم السلام نیست.

بر توجیهی که سیوطی برای این روایت آورده، محمود ابو ریه، حاشیه‌ی خوبی زده است:

«خدا بیامرزد آن کسی را که بگوید، سیوطی، [با این توجیه اش] مانند کسی است که شبانه برای جمع آوری هیزم برود [که هر خس و خاری را کورمال و با دست زخمی گردآورد]!».^{۳۶}

آن چه بر شمردیم، چهار دسته روایت بود که از لحاظ سند و دلالت، قابل تردید نیست. اگر این احادیث را به هم ضمیمه کنیم، مصدقی حقیقی و دقیق، جز آن چه شیعه‌ی امامیه‌ی اثنا عشیره می‌شناشد، ندارد.

آنانی که مسئله‌ی غیبت و انتظار را نمی‌پذیرند، نمی‌توانند عقیده و نظر خود را مصدق این احادیث بدانند؛ چرا که در بسیاری زمان‌ها و در مرحله‌های بلندی از تاریخ، زنجیره‌ی امامت، بنابر همه‌ی مبانی و آراء، جز عقیده‌ی امامیه‌ی اثنا عشیره، گسته شده است و حتی اگر تکلفی را که سیوطی برای ترتیب دادن دوازده امام کشیده شده است، بپذیریم، باز دسته‌ی نخست و دوم و سوم احادیث، با واقعیت تاریخ اسلامی همخوانی ندارد و مصدقی برای این احادیث پیدانمی‌کنیم.

اما آنانی که مسئله‌ی غیبت و انتظار امام را می‌پذیرند، مانند اسماعیلیه، اینان نیز نمی‌توانند تفسیری درست از این چهار گونه احادیث نشان دهند؛ زیرا، اعتقادشان، مطابقت با دسته‌ی چهارم، یعنی روایاتی که صراحة دارد شمار خلفای رسول الله علیهم السلام پس از ایشان، دوازده امام یا امیر است، ندارد.

پس تطبیق و مصدق این روایات، در تاریخ اسلام، منحصرأ، [عقیده و] گفته‌ی شیعه‌ی امامیه است، نه مصدق‌های دیگر. این استدلال، معنای «مطابقت و انحصار» است [که در آغاز سخن گفتیم].

برای فهم بهتر این استدلال، به حکمی در باب قضا اشاره می‌کنیم. اگر یک نفر، مبلغی

پول در خانه‌ای بیابد که جز چند نفر معدود بدان جا رفت و شدندارند و دیگران وارد نمی‌شوند، و یکی از آن اشخاص، مدعی آن مبلغ شد. اگر کسانی که بدین خانه رفت و شد دارند، چنین ادعایی نداشته باشند، حتماً قاضی، حکم می‌کند که مال را به سبب نبود ادعای دیگری، به مدعی بدهند. برای این حکم بدیهی، نیاز به بینه یا سوگند یا دیگر راه‌های اثبات قضایی نیست. اثبات امامت امامان دوازده‌گانه‌ی اهل بیت، تا حدودی، مانند این مثال قضایی بدیهی است. از این رو گفته‌یم، انطباق این روایات بر امامان دوازده‌گانه‌ی اهل بیت، از جمله دوازده‌مین امام غایب و منتظر علیلهٔ انطباقی قطعی و ضروری است و نیاز به تلاش علمی بسیار ندارد. برای تشخیص صحیح مصاديق این تعداد، تنها، باید نگاهی پیراسته و پاک داشت و از پیشینه و ته‌مانده‌های فکری و تعصب‌های کور، خالی بود. خداوند، ما را از آن تعصب کوز، در پناه خود نگه دارد.

گزیده‌ی سخن

سخن را در این باره خلاصه کرده، می‌گوییم، در برابر ما، دو فرض است: فرض نخست، درستی عقیده‌ی شیعه‌ی امامیه درباره‌ی امامان اثنا عشر، از جمله حضرت مهدی علیله است.

دومین فرض، نادرستی این باور است.

طبعی است، اگر در پرتو چهار دسته احادیث گذشته که مناقشه در اعتبار آن‌ها، مخالف همه‌ی اصول حدیث‌شناختی است، و تکذیب و رد آن‌ها، به معنای انکار رسالت است، به پژوهش و تحقیق درباره‌ی این دو فرض بپردازیم، به آسانی، تفسیری واقعی و تاریخی از این چهار گونه احادیث خواهیم فهمید و آن، درستی عقیده‌ی شیعه است.

پی‌نوشت‌ها:

۱. انبیاء (۲۱): ۱۰۵.
 ۲. قصص (۲۸): ۶-۵.
 ۳. انبیاء (۲۱): ۱۰۵.
 ۴. قصص (۲۸): ۴.
 ۵. الصواعق المحرقة، دار الطباعة المحمدية، مصر، ص ۱۴۹.
 ۶. مَنْ مات وَلَمْ يَعْرِفْ إِمامَ زَمَانِهِ ماتَ مِيتَةً جَاهِلِيَّةً.
 ۷. صحيح مسلم، كتاب الإمارة، باب الأمر بالزور الجماعة عند ظهور الفتنة، ج ۶، ص ۲۲.
 ۸. صحيح البخاري، كتاب الفتنة، باب دوم.
 ۹. مسنن أحمد، ج ۱، ص ۴۱۶.
 ۱۰. مسنن الطيالسي، چاپ حیدر آباد، ص ۲۵۹.
 ۱۱. المستدرک حاکم.
 ۱۲. تلخیص المستدرک، ذهبی، ج ۱، ص ۷۷.
 ۱۳. مجمع الزوائد، هبتمی، ج ۵، ص ۲۱۸-۲۲۵.
 ۱۴. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۷۶-۹۳.
 ۱۵. رجال سند، همگی، ثقه‌اند.
 ۱۶. بحار الأنوار، ج ۲۳، ص ۹۰؛ رجال کشی، ص ۲۶۶-۲۶۷.
 ۱۷. هود (۱۱): ۱۱۳.
 ۱۸. شعراء (۲۶): ۱۵۱-۱۵۲.
 ۱۹. نساء (۴): ۶۰.
 ۲۰. لا تخلو الأرض من حجة.
 ۲۱. الكافی، ج ۱، ص ۱۷۸.
 ۲۲. همان.
 ۲۳. همان. سند و تمامی روایان حدیث، ثقه‌اند. ابراهیم بن هاشم، پدر علی بن ابراهیم است. علامه، در خلاصه، اخذ به روایت‌اش را ترجیح داده است. فرزندش علی بن ابراهیم، در تفسیر، بسیار از او روایت کرده است. وی در مقدمه‌ی تفسیر، ملتزم به روایت از موثقان است. ابن
- طاوس، هنگام ذکر روایتی از امالی صدوق - که در سند آن ابراهیم بن هاشم است - می‌گوید: «تمامی روایان حدیث، ثقه‌اند.».
- وی، نخستین کسی است که حدیث کوفیان را در قم پخش کرد و از او پذیرفتند، به رغم آن که مشهور بود که قمی‌ها، در پذیرش حدیث، بسیار سخت گیرند. فقیهان ما در اخذ روایت وی تردید نمی‌کنند. آیة الله خویی، رحمه‌الله، می‌گوید: «در وثاقت ابراهیم بن هشام، شبک، رواییست.».
۲۴. همان. علی بن حکم را فقیهان ما توثیق کرده‌اند؛ زیرا، در اسناد کتاب تفسیر علی بن ابراهیم قمی است.
۲۵. همان.
۲۶. همان، ج ۱، ص ۱۷۹. سند، معتبر و کامل است. حسین بن محمد اشعری، مورد ثوق شیخ کلینی است. معلی بن محمد، بصری است. در تفسیر قمی گزارش شده که او، ثقه است. وشاء، حسن بن علی بن زیاد است. برقی، درباره‌اش می‌گوید: «در وثاقت‌اش، تردید، رواییست.».
۲۷. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۷.
۲۸. صحيح مسلم، چاپ دارالفکر، ج ۶، ص ۳، ح ۶ (باب آن الناس تبع لقریش از کتاب الإمارة).
۲۹. همان، ح ۸.
۳۰. همان.
۳۱. سنن الترمذی، ج ۴، ص ۵۰۱، چاپ مصطفی البابی الحلبي.
۳۲. سنن ابی داود، ج ۲، ص ۴۲۱، چاپ مصطفی البابی الحلبي ۱۳۷۱. (آغاز کتاب المهدی).
۳۳. مسنن احمد بن حنبل، ج ۵، ص ۸۶-۱۰۸.
۳۴. مسنن ابی عوانة، ج ۴، ص ۳۹۶ و ۳۹۸ و ۳۹۹.
۳۵. مائده (۵): ۱۲.
۳۶. أضواء على السنة المحمدية، ص ۲۱۲، چاپ دارالتألیف، مصر.